

متن پرسش

سلام علیکم: استاد آیا به نظر شما این سخنان حجت الاسلام محمد تقی سبحانی صحیح است: متاسفانه فلسفه ما مجموعه‌ای از معارف حقه و مدعیات ناسفته فراوانی است که به دلیل سایه سنگین تعبد و تقدس از سوی اصحاب فلسفه و حربه تکفیر و تهجیر از سوی مخالفان آن، هنوز به صحنه اندیشه ورزی اجتهادی نیامده است و چه بسا مدعیاتی که در طول قرن‌ها بدون تامل و تحقیق تکرار شده است. بر اصحاب فلسفه است که بدون تعصب و با اندیشه‌ای باز و سینه‌ای فراخ و بدون تجهیل دیگران و سخن‌ار موضع‌عالی و متعالی گفتن، حاضر شوند که نظریه‌های فلسفی به مضاف نقد دیگران برود و دیدگاه‌های نو و افق‌های جدید فراروی حوزه تفکر اسلامی قرار گیرد. به گمان بنده تنها سرگذشت تفکر فلسفی ما و نیز وضعیت آموزش و پژوهش فلسفه در روزگار ما بهترین دلیل بر حاکمیت نگاه تعبدگرایانه و شخصیت‌زدگی بر محافل فلسفی ماست، چنان‌که با ورود در عرصه نقد اندیشه‌های فلسفی، چماق تجهیل و حربه مخالفت با شخصیت‌های محترم، بر سر شما فرود می‌آید. متاسفانه این رویه حتی شامل اساتید صاحب‌نام فلسفه نیز می‌شود و شخصی چون استاد فیاضی تنها به جرم این‌که برخی اسرار فلسفی را فاش می‌گوید، از سوی شاگردان خود به فلسفه نادانی متهم می‌شود و کم‌له‌من‌نظیر. از این رو بر این باورم که اصحاب فلسفه که از حربه تکفیر آزرده‌اند، بهتر است چماق تجهیل را بیاندازند و بدون هیچ دلوپسی، دل‌به‌دریای اجتهاد فلسفی بسپارند که این روش، تعقل فلسفی را سودمندتر است از چسبیدن به داشته‌های موجود. فلسفه معاصر اسلامی با تاملات ژرف علامه طباطبائی و فکر صافی و روحیه منصفانه استاد مطهری و سپس نقادی‌های موردی استاد مصباح در استانه یک تحول جدی قرارگرفت اما تلاش‌های گسترده، پر حجم و پرهزینه‌ای که زان‌پس در دهه‌های اخیر صورت گرفت (با همه ارزش‌های والای آن) بازگشتی است به عرفانی‌سازی فلسفه که به تدریج سلاح عقلانیت را از حوزه تشیع بازمی‌ستاند و باب تاویل و باطن‌گرایی را بر معرفت‌دینی می‌گشاید و هزاران آسیب‌تصوف‌زدگی و خواب‌نمایی و قدسی‌سازی را در فرهنگ دینی ما تشدید و تاکید می‌کند. ایشان نیز در سلسله نشست‌هایی تحت عنوان توسعه و تکامل فلسفه (که علت برگزاری آن به گفته خود ایشان تحول در فلسفه و تکامل آن با سوالات امروزه که فلسفه از آن، سال‌ها غافل بوده و هیچ تحولی نداشته، است) نیز گفته‌اند که فلسفه اسلامی حاضر نتوانسته در ۱۴ یا ۱۵ مورد که خود ایشان استقراء کرده (در موضوعات اخلاق، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی) پاسخگو باشد: ۱. مسئله تعریف هویت انسان با توجه به اراده و فاعلیت. ایشان بعد به این نتیجه می‌رسند که (فلسفه باید مسئولیت اخلاقی انسان به فعلش را با توجه به

اراده و آزادی ثابت کند ولی با توجه به مسئله حاکمیت علیت آن را به دوش علت تامه می گذارد در نتیجه مسئولیت از انسان سلب می شود) ۲. در مسئله تاثیر و تاثر طبیعی. ایشان می گویند طبق قواعد فلسفی محال بودن انتقال عرض و کل ما بالعرض ینتهی ما بالذات، رطوبت و سیالیت آب عرض است در کاغذ نیز خشکی هست طبق قاعده فلسفی تری آب نباید به کاغذ منتقل شود که اینگونه نیست و فلسفه در این مورد بی پاسخ است. ۳. مسئله تجرد نفس. ایشان می گویند فلسفه غافل از بعد مادی انسان و تعلق نفس به آن است و نفس تحت تاثیر ماده تغییر می پذیرد و فلسفه فقط تفسیر تک نگاری از انسان می کند (که به نظر ایشان باید دو انگاری باشد) و این برخلاف قرآن است که انسان را از نطفه بودن تا روح او می نگرد و به او انسان می گوید و فلسفه با این توضیحات در تعریف تجرد نفس ناقص بوده ۴. مسئله نسبت کل و جزء. به نظر ایشان در فلسفه فقط در مورد کلی و جزئی بحث شده نه از نسبت کل به جزء. ۵. مسئله صور ذهنی. ایشان می گویند بر صور ذهنی فلسفه به خاطر فقدان دلیل برای آن و اینکه فلاسفه گفته اند صور ذهنی از نظر ماهیت با واقع یکی اند ولی از نظر وجود تفاوت دارند اشکال وارد است چرا که چگونه یک ماهیت با دو وجود متباین می تواند وجود پیدا کند؟ و مسئله مشکل تطابق آن با واقع و عدم ادراک وجود ذهنی و چگونگی تحقق صورت در نفس بر نظر فلاسفه اشکال کرده و می گویند باید اساسا منکر صور ذهنی شویم و به قول خودشان (اسطوره صورت در فلسفه را بیخیال شویم) تا به این مشکلات بر نخوریم. با عرض پوزش نمی شد متن اصلی را کپی کنم و کمی طولانی شد این ها مربوط به ۴ جلسه از نشست ها بود متن کامل آن در آدرس

<http://www.morsalat.ir/Portal/home/?news/181408/205795/585758> توسعه-و-تکام
ل-فلسفه؛-افق-ها-و-راهکارها--حجت-الاسلام-و-المسلمین-محمدتقی-سبحانی--جلسات-مستمر موجود
است. استاد آیا واقعا فلسفه اسلامی از این جور مسائل ناتوان است؟ با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظرم حرف درستی است که باید نگاه فلسفی ما نقد و بررسی شود. ولی در این مسیر باید با همان روحیهی فلسفی، فلسفه نقد شود و نه با پیش فرض های کلامی و یا با فهم اولیه ای که از یک موضوع فلسفی داریم. مثل این که می گویند فلسفه غافل از بُعد مادی انسان و تعلق نفس به آن است. این جمله نشان می دهد که گوینده یک حرف از فلسفه ی صدرایی نسبت به نفس نمی داند و این نوع ندانستن ها، حجابی خواهد شد که به کلی از فهم فلسفی محروم شویم. موفق باشید